

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی روایات دالّ بر تحریف ذکر شده در کتاب کافی

عرض کردیم یکی از بزرگانی که مسئله تحریف را در مورد ایشان مطرح می‌کنند، مرحوم کلینی در کتاب کافی است. این شخص در این کتابی که تعابیر او را نقل می‌کنیم، می‌گوید: **مأ کتابه الکافی الذی هو اصحّ الکتاب عندهم علی الاطلاق و المعتمد عندهم فی امور دینهم بروایات کثیرة دالة صریحاً علی تحریف القرآن الکریم**. جلد اول و دوم کتاب کافی در اصول است و پنج جلدش در فروع است و یک جلدش هم عنوان روضه را دارد که جمعاً هشت جلد است. در این هشت جلد حدود 16199 حدیث در مجموع وجود دارد؛ و شاید روایاتی که به زعم این شخص از آنها تحریف استفاده می‌شود، مجموع آنها مثلاً به صد روایت نرسد؛ حال، این شخص تعبیر به «مألت» می‌کند؛ و ثانیاً تعبیر می‌کند که این کتاب اصح کتب در نزد شیعه است، در حالی که ما نیز دیروز عرض کردیم که تمامی روایات کتب اربعه قطعی الصدور نیست؛ و روایات کتب اربعه، بر حسب موازینی که در درایه آمده به صحیح، حسن، ضعیف، و قوی تقسیم می‌شود؛ و بر این اساس، باید ببینیم که این روایات مذکور تحت کدام یک از این اقسام حدیث قرار می‌گیرد. مرحوم صاحب حدائق در صفحه 14 جلد اول **حدائق الناضرة** می‌گوید **اول من نوع الاخبار هو العلامة او شیخه ابن طاووس** اول کسی که اخبار را به چهار نوع صحیح و حسن و قوی و ضعیف تقسیم کرد، علامه یا استاد او سید بن طاووس است و **اما المتقدمون فکانوا يأخذون بجميع الاخبار المدونة فی الکتاب الاربعه و غيرها من الاصول معتقدين بصحتها اجمع** اما متقدمین و افرادی که قبل از مرحوم علامه بودند، به تمام روایات کتب اربعه - البته در مورد دیگر کتاب‌ها نیز به همین صورت بود - عمل می‌کردند که این حرف صاحب حدائق یک حرف باطلی است؛ یعنی این که بگوییم تقسیم اخبار به صحیح و ضعیف و حسن و قوی از زمان مرحوم علامه به بعد شروع شده و قبل از ایشان چنین چیزی نبوده است، حرف درستی نیست.

ما وقتی به کلمات قدما مراجعه می‌کنیم، تعابیری در بین قدما وجود دارد مثل این که می‌گویند **لفلان کتاب صحیح** یا این تعبیر معروف که کشی دارد **أجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عن جماعة و خلی قبل از علامه است؛ یا حتی این تعبیر در کلمات قدما وجود دارد که فلان ضعیف الحدیث؛ یا افرادی که در قم مثل احمد بن محمد بن عیسی اشعری بودند و کسانی که در قم احادیث ضعیف نقل می‌کردند و بر کرسی درسی‌شان یا بر منبر حدیث ضعیفی را نقل می‌کردند، آنها را از شهر بیرون می‌کردند. از اینجا معلوم می‌شود که در زمان قدیم و در بین قدما نیز این مسئله بوده است. نکته مهم این است که کتاب کافی مرحوم کلینی اینطور نیست که بگوییم تمام روایاتی که در آن آمده، صحیح است و مورد اعتماد جمیع است؛ هم متقدمین برخی از روایاتش را تضعیف کرده‌اند و هم متأخرین، و در این مطلب هیچ تردیدی نیست. لذا، مطلب اولی که اساس این مطلبش در اینجا بر این قرار داده شده، باطل است. بعد روایات را نقل می‌کند و می‌گوید در باب «**أنه لم یجمع القرآن کله الا الائمة (ع) و أنهم یعلمون علمه کله**» ذیل این عنوان قرینه روشنی است بر اینکه مراد از جمع قرآن یعنی جمع آیات قرآن با تمام خصوصیات، توضیحات و جزئیاتش.**

اولين روايتي كه نقل مي‌كند اين است: سمعت أبا جعفر (ع) يقول ما ادعي احد من الناس انه جمع القرآن كله كما انزل الا كذاب هر كسي كه ادعا كند قرآن را كما انزل يعني با تمام خصوصيات، جزئيات و تفسير و تأويل، بگويد در نزد من است كذاب است؛ و ما جمعه وحفظه جمع نكرده و حفظ نكرده كما نزله الله تعالى الا علي بن ابي طالب (ع) و الائمة من بعده امير المؤمنين و ائمه بعد از امير المؤمنين آمدند. عبارت «وما جمعه وحفظه» خود حفظ قرينه بسيار خوبي است بر اين كه مراد از جمع قرآن، عين الفاظ قرآن نيست؛ بلكه، يعني جمع آنچه كه موجب روشن شدن خصوصيات آيات هست. مرحوم علامه طباطبائي (رض) حاشيه‌اي بر كافي دارند و برخي از رواياتي كه در قبل آمد و گفت تمام قرآن نزد امير المؤمنين است، اينها تقيدها بقوله ظاهره و باطنه كه ديروز گفتيم يفيد ان المراد هو العلم بجميع القرآن من حيث معانيه الظاهرة علي الفهم العادي و معانيه المستبطنه يا مستنبطه علي الفهم العادي وكذا قوله في الرواية السابقة وما جمعه و حفظه حيث قيد الجمع بالحفظ فافهم يعني مراد از اين كه جمع را به حفظ مقيد کرده، حفظ معاني باطني قرآن است؛ و الا مراد حفظ الفاظ قرآن و معاني ظاهري قرآن نيست.

بيان توجيه مرحوم محقق خوئي و اشكال به آن

مرحوم محقق خوئي قدس سره نکته‌اي را در صفحه 45 از جلد اول معجم بيان کرده است و آن اين كه مرحوم كليني روايات تحريف را در باب نوادر از كتاب خودش ذكر کرده است؛ و اين نکته بسيار مهمي است كه رواياتي كه معمولاً مورد عمل واقع نمي‌شود، رواياتي كه شاذ و نادر است را در باب نوادر نقل مي‌كنند. در بعضي از كتب - مثلاً شيخ طوسي در تهذيب - وقتي حديثي را نقل مي‌كند، مي‌فرمايد: أنه لا يصلح العمل بحديث حذيفة، لأنّ متنه لا يوجد في شيء من الاصول المصنفة بل هو موجود بالشواهد من الاخبار روايتي كه در عنوان شواهد يا نوادر نقل مي‌كنند، روايتي است كه معمولاً مورد عمل واقع نمي‌شود مگر اين كه مخالف قرآن نباشد و معارضي نداشته باشد. حال، ايشان فرموده مرحوم كليني روايات تحريف را در باب نوادر ذكر کرده و اين كاشف از اين است كه عنايت به اين معنا داشته‌اند. اما وقتي به كتاب الحجة كافي مراجعه مي‌كنيم، مي‌بينيم كه اينگونه نيست؛ مرحوم كليني در كتاب الحجة بابي دارند به عنوان باب النادر كه تقريباً چهار روايت در اين باب ذكر کرده‌اند؛ اما بعد از ذكر اين باب، فرمودند: باب فيه نكت و نطف من التنزيل في الولاية.

- نطف نطفاً الشعر، يعني موي او را پراکنده كرد - يعني آنچه كه مربوط به درايت در قرآن كريم و در تأويل قرآن بوده و الان نيست و كنده شده، مرحوم كليني در اين باب آنها را ذكر کرده است و شايد حدود صد روايت در اين باب آورده است. مثلاً روايت اول اين است: قلت لابي جعفر (ع) أخبرني عن قول الله تبارك و تعالى « نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ » (الشعراء : 194) عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ » (الشعراء : 195) بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ » قال هي الولاية لامير المؤمنين (ع) يا آيه « إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ » آنجا هم تأويل کرده است به ولايت امير المؤمنين؛ يا آيه « قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى » قال هم الائمه يا آيه وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ معنا کرده‌اند في ولاية علي و ولاية ائمه من بعد فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا. كه در اين چاپها في ولاية علي و ولاية را در يك كروشه و پرانتزي قرار داده‌اند، براي اينكه معلوم باشد اين جزء آيه نيست و تأويل آيه است. روايات زيادي وجود دارد كه خودتان مراجعه كنيد. در كتابي كه پيش ماست يك چيزي را از همين جانقل مي‌كند كه مي‌خواهيم جوابش را بدهيم و آن اين كه « عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ » قال النبأ العظيم الولاية و سألته عن قوله هنا لك الولاية لله الحق قال ولاية امير المؤمنين. اين مطلب، يك مطلبي است كه روي مذهبها بسيار واضح و مبرهن و روشن است كه تأويل بسياري از حقيقي كه در قرآن وجود دارد، ائمه معصومين (ع) است. مثلاً روايت 71 عن أبي عبدالله في قوله تعالى وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ قال ذاك حمزه و جعفر و عبيده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هدي الي امير المؤمنين ؛ يعنيطيب من القول را تأويل کرده به امير المؤمنين (ع)؛ حبيب اليكم الايمان و زينه في قلوبكم ايمان را به امير المؤمنين (ع) تأويل کرده است.

اليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه يعني ولايتنا اهل البيت و اهوا بيده الي صدره امام صادق (ع) با دستش به سينه

مبارکش اشاره کرد و فرمود **فمن لم يتولنا لم يرفع الله له عملاً** کسی که ولایت ما را نداشته باشد، خداوند هیچ عملی از او را بالا نمی‌برد. و روایات دیگری که در اینجا ذکر شده است. این شخص می‌گوید تمام اینها تأویلات این آیات بود؛ می‌گوید **أورد أخباراً كثيرة في باب نكت و نطف من التنزيل في الولاية منها ما رواه بسنده عن جابر**، جابر بن یزید بن الحارث جعفی عن ابي جعفر (ع) **قال نزل جبرئيل (ع) بهذه الایه علي محمد (ص) هكذا بنس ما اشتروا به انفسهم ان يكفروا بما انزل الله بغياً** که امام باقر (ع) «بما انزل الله» را فرموده بما انزل الله في علي؛ «نزله كذا» یعنی واقع آیه این بوده است و الا نمی‌خواهد بگوید این آیه‌ای که الان در قرآن است، کم دارد. تعبیر رایجی وجود دارد که می‌گویند فلانی این حرف را زد، مقصودش چه بوده است؟

می‌گویند این حرف فلانی در مورد این آقا است؛ معنایش این نیست که خود فلانی هم اسم این آقا را برده است؛ معنایش این نیست که گوینده هم با تصریح اسم این آقا را برده است؛ بلکه معنایش این است که در مورد او آمده این حرف را زده است. حالا چنین آیه‌ای را که در مورد امیرالمؤمنین بوده، این آدم خیال می‌کرده است که مقصود ائمه طاهریں (ع) این است که در خود قرآن منزل از جانب جبرئیل بر پیامبر (ص) این کلمات بوده است. پس، اشکالی که بر مرحوم آقای خویی وارد است، این است که این روایاتی که اینها می‌گویند مرحوم کلینی به عنوان تحریف ذکر کرده است، در نوادر نیست؛ يك باب مستقلي است به نام «**نكت و نطف من التنزيل في الولاية**»، اما جوابش همین بود که ما عرض کردیم؛ و آن این که اینها می‌خواهند بگویند این آیات، مصادیقش اینهاست و الا همان روایتی را که خواندیم حمزه، مقداد، عمار و... هیچکس نمی‌گوید در قرآن بوده است و آنها خطاب شدند به این که «**وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ**» که تطبیق بر امیرالمؤمنین می‌شود؛ بلکه اینها تأویلات آیات است؛ و خود اینها در کتب تفسیری‌شان روایاتی دارند که مثلاً «من الصديقين والشهداء» را می‌گویند اولی یا دومی یکی از صدیقین هستند. خود اینها هم از این تأویلات زیاد دارند.

نکته‌ی دیگر، عبارت حاجی نوری طبق آنچه که این شخص نقل کرده است، می‌گوید: و مذهب تلمیذه ثقة الاسلام الكليني علي ما نسب اليه جماعة، جماعتی به کلینی نسبت دادند **لنقلها الاخبار الكثيرة الصريحة في هذه المعني في كتاب الحجة خصوصاً في باب نكت و النطف من التنزيل و في الروضة من غير ان يتعرض للردها او تأويلها** اینها می‌گویند چون مرحوم کلینی این روایات را آورده و متعرض ردش نشده است، و رویه بزرگان این است که اگر روایتی مورد قبولشان نباشد، باید آن را رد کنند، معلوم می‌شود مرحوم کلینی قائل به تحریف بوده است. نقض خیلی خوبی که ما داریم، این است که اگر مجرد نقل روایت دال بر این باشد که صاحب آن کتاب این روایت را قبول دارد؛ باید گفت مرحوم کلینی روایتی هم که دلالت بر عدم تحریف قرآن دارد را نیز نقل کرده است؛ مثل همان روایتی که روز اول خواندیم و **كان من قضهم الكتاب ان اقاموا حروفه و حرفوا حدوده** «ان اقاموا حروفه» یعنی تمام کتاب را به حسب ظاهر حفظ کردند و اینها تحریف معنوی کردند؛ تحریف معنوی را ما هم قائل هستیم؛ هر کسی قرآن را تفسیر به رأی کند، تحریف معنوی کرده است. اگر شما می‌گویید مجرد نقل روایت دلیل بر این است که صاحب کتاب معتقد به آن است، پس کلینی که روایات دال بر عدم تحریف قرآن را هم نقل کرده است، در مورد آن چه می‌گویید؟ پس، معلوم می‌شود وجه جمعی بین این روایات هست. این روایات در مورد تحریف معنوی است و آن روایاتی که بیان کردیم، اصلاً مربوط به تحریف نیست و بلکه مربوط به تأویلات آیات شریفه قرآن است.